



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

داستان زیارت شیخ بهائی و شاه عباس از قبر بایزید

تاریخ انتشار: شنبه ۱۰ رجب ۱۴۳۵

هو العالی

بایزید را علامه حلی در شرح تجرید نقل کرده که او سقای خانه امام جعفر صادق علیه السلام بوده و چون مدتی مدید در خدمت آن حضرت به سقایی مشغول بود و حضرت او را قابل ارشاد خلایق می‌دانست، به واسطه ریاضات و مجاهداتی که در خدمت آن حضرت کشید، او را مرخص ساخت و فرزند خود را به او سپرد که با خود به بسطام آورد.

داستان زیارت شیخ بهائی و شاه عباس از قبر بایزید

بایزید بسطامی از شخصیت‌های بسیار بزرگواری است که قدر وی مجهول مانده است و عده‌ی بسیاری به خاطر بی‌اطلاعی از وی بدگوئی نموده‌اند. داستان ذیل می‌تواند از گوشه‌ای از فضائل این عارف بزرگ و نگاه عالمان بزرگ شیعی به وی پرده بردارد. این داستان را مرحوم ملا محمد تقی مجلسی محدث و عارف بزرگ شیعه که حق بزرگی بر شیعیان در ترویج احادیث دارد از استاد خود شیخ بهائی نقل فرموده و در کتاب اصول فصول التوضیح در جلد دوم صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست صفحه ۶۱۶ و ۶۱۷ آمده (دربارۀ سند این کتاب رک: جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست) و فاضل کلباسی نیز که از بزرگترین رجالیان شیعه است در رسائل رجالیه در شرح حال شیخ بهائی آورده است [۱].

«... چون مذکور شد که افتراهای جاهلان نسبت به علمای ربّانی مسموع نیست، متوجه این قسمت مقالات شدن مشروع نیست. با آن که علامه حلی رحمه الله در شرح تجرید نقل کرده، با بایزید سقای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده و چون مناسب بود حکایتی از استاد خود شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله شنیدم که می‌فرمود که با پادشاه مرحوم شاه عباس- انار الله برهانه- بر سر قبر امام زاده بسطام رفتیم و بعد از زیارت گفتیم که برویم به زیارت بایزید. عالمی شیرازی با ما بود، گفت: چه می‌رویم بر سر قبر این سنی. من گفتم که، شیرازیان طعن سنی بر جبل عاملیان نمی‌توانند زد، و هنوز بر در خانه‌های شما نوشته است، این بیت:

«سینا لعن بر امام شما»

«بر نماز علی الدوام شما».

او گفت که، بایزید باعث قتل امام زاده شده. من گفتم:

پادشاهم! بایزید را علامه حلی در شرح تجرید نقل کرده که او سقای خانه امام جعفر صادق علیه السلام بوده و چون مدتی مدید در خدمت آن حضرت به سقایی مشغول بود و حضرت او را قابل ارشاد خلایق می‌دانست، به واسطه ریاضات و مجاهداتی که در خدمت آن حضرت کشید، او را مرخص ساخت و فرزند خود را به او

سپرد که با خود به بسطام آورد. عاقبت اهل بسطام در فرود آوردن امام زاده در محله خود نزاع نمودند و به جنگ کشید تا آن که از یک طرف سنگی بر امام زاده خورد و شهید شد؛ و معلوم نیست که اهل بسطام نیز معاقب باشند؛ چون به واسطه دوستی این حرکت از ایشان واقع شد. و دیگر حکایت در خوبی‌های بایزید نقل شده، فرمود که این حاشیه گنجایش آن ندارد.

و بعد از آن حکایات، شاه عالم پناه را به زیارت بایزید بردیم. اتفاقاً بر سر قبر بایزید، مثنوی ملامی روم گذاشته بود. من گفتم: پادشاهم! احوال بایزید را از دیوان مولانا باز کنیم. چون باز کردیم در اول صفحه این بیت آمد؛
 بیت:

از برون طعنه زنی بر بایزیدوز درونت ننگ می‌دارد یزید

بعد از آن حال، شاه فرمود که، تلقین زیارت شیخ کن، زیارت شیخ کردیم.»